

#### عطف

#### بهترین‌های مسابقه صادق هدایت

● **شرق**: مسابقه ادبی صادق هدایت، مسابقه‌ای است مختص داستان کوتاه فارسی که پایه‌اش از سال ۱۳۸۱، هم‌زمان با صدمین سال تولد صادق هدایت، به همت جهانگیر هدایت گذاشته شد. این مسابقه به تکت‌داستان‌های فارسی نویسدگان جوان اختصاص دارد، چه آنها که در ایران زندگی می‌کنند و چه آنها که خارج از کشورند و نیز نویسندگان جوان فارسی‌زبان کشورهای هم‌جوار ایران.

در کتاب «سلام بر صادق هدایت» که با مقدمه جهانگیر هدایت در نشر پوینده منتشر شده است، تکت‌داستان‌های برتر و برگزیده سه دوره مسابقه صادق هدایت گرد آمده‌اند، یعنی تکت‌داستان‌های برتر و برگزیده این مسابقه در سال‌های ۹۶ و ۹۷. جهانگیر هدایت که خود کار گردآوری این داستان‌ها را به انجام رسانده، در مقدمه این کتاب درباره جایزه صادق هدایت و رویکرد آن می‌نویسد: «این مسابقه به این منظور برگزار می‌شود که نویسندگان جوان نه‌تنها در ایران، بلکه کشورهای هم‌جوار و ایرانیان خارج از کشور با شرکت در آن به‌سوی ادبیات و داستان‌نویسی جلب شده و در بدنه فرهنگ و ادب و تمدن ایران در حرکت بیشتری ظاهر شود». جهانگیر هدایت در این مقدمه همچنین با اشاره به سیر نزولی داستان‌نویسی در ایران در این سال‌ها مبارزه با بی‌توجهی به ادبیات را به‌عنوان یکی از اهداف مسابقه ادبی صادق هدایت ذکر کرده و دراین‌باره گفته است: «در سنوات اخیر داستان‌نویسی در کشور سیر نزولی داشته و ما سعی کرده‌ایم در ۱۷ سال گذشته با بی‌توجهی به ادبیات مبارزه کرده و داستان‌نویسی را تکریم و ترویج کنیم». هدایت همچنین درباره شرکت‌کنندگان در این مسابقه در دوره‌های مختلف نوشته است: «خوشبختانه تعداد نویسندگان از شهرهای کوچک و حتی دهات و نقاط دورافتاده به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش یافته و این توجه بیشتر جوانان سراسر مملکت به ادبیات را نوید می‌دهد. ضمناً شایان توجه است که تعداد خاتم‌های شرکت‌کننده رو به افزایش گذاشته و در سال ۱۳۹۷ پرندگان نهایی سه نفر خاتم و یک نفر از آقایان بوده است.»

پس از این مقدمه، داستان‌های برگزیده و برتر این مسابقه در سال‌های ۹۶، ۹۵ و ۹۷ را می‌خوانید. «معلق» از پویا منشی‌زاده، «آن‌ها» از سحر رفیع، «تیک‌های تنها» از حمیده شفیعی و «خاکستر برف» از مرتضی فرجی داستان‌های برگزیده سال ۹۵ هستند. بعد از این داستان‌ها، داستان‌های برتر همین سال آمده‌اند، «روز سبیل» از خورشید رشاد و «زومبا» از



سیده هدی قاسمیان دو داستانی هستند که در بخش داستان‌های برگزیده سال ۹۶ آمده‌اند. در این بخش شش داستان نیز به‌عنوان داستان‌های برتر همین سال آمده‌اند.

در بخش پرندگان مسابقه داستان‌نویسی صادق هدایت در سال ۹۷ ایین داستان‌ها را می‌خوانید: «مردی که زمین خورد» از هانیه بختیاری، «اساسور» از نادیا خوش‌آقا، «سبیه‌دگر» از مرتضی امینی‌پور و «فصل دباغی اسب‌های مرده» از آزاده تقی‌آبادی. در بخش مربوط به داستان‌های برتر همین سال نیز هفت داستان آمده است. از جمله داستان‌های برتر سه دوره که در ایین کتاب می‌خوانید عبارت‌اند از: «بوزینه پوشالی» از آزاده مالکی، «آغله‌ها» از آرش خوش‌صفا و «مرا به مریخ ببر» از مریم مدبر.

آنچه می‌خوانید سطرهایی است از داستان «پل معلق» از پویا منشی‌زاده که داستان برنده تندیس صادق هدایت در سال ۹۵ است و نخستین داستان ایین کتاب: «آخرین بار ده سال پیش بود که از من خواست که دیگر خبری از من نباشد. با آن لحن‌هایی که ظاهراً امریست و درونش پر از خواهش. حالا ده سال است که خبری از من نشده. ده سال ترسیدم برگردم. ترسیدم برگردم و رد اشک‌هایش توی فرودگاه مانده باشد. ترسیدم برگردم و صدای خاموش‌کردن ماشین و خنده‌هایش وسط سربالایی گاندی توی سرم بییچد. ترسیدم پیاده‌روی ولیعصر چله همین تابستان سفید شود از برف و جای خندان پاهایش از جلوی جست‌وخیز خرگوش‌های پارک ساعی برسد تا تجریش و توی از دحام و بخار آتش سیدمهدی کم شود. هیچ چیز به قسaut شیرینی خاطره‌ها، کام آدم را تلخ نمی‌کند. امروز با من حرف زده بود. با من که نه؛ با سکوت‌م. تردید کرده بودم که مبدا نیامده باشد شرکت. مکارش برداشت و مکت کرد، اما نشناخت. گوش‌ی را داد به او. صدایش را که شنیدم، همه تنم به حرف درآمدم؛ جز ب‌هایم. چند بار الو گفت و انگار که شنیدن سکوت برایش روال باشد، قطع کرد. درست مثل آن اواخر که روال شده بود بی‌خداحافظی قطع کند؛ که روال شده بود دوست‌دارم‌ها را باور نکند؛ که روال شده بود از تنهایی ذرم پی‌آورد و انگار خودش در آتنه‌ای درناید. روال، زهر رابطه‌هاست. رابطه‌مان در اوج خودش بود که فاصله‌مان افتاد به جانش؛ من رفتم؛ شاید هم او نیامد. دیگر فرقی نمی‌کند. هزار عکس و صدا و تماس تصویری هم مرهم نشد به زخم. قرار می‌گذاشتم روبه‌روی دوربین ساعت شش؛ روبه‌روی دوربین ساعت هفت؛ روبه‌روی دوربین، روبه‌روی دوربین…».

**شرق**: مرسوم است در پایان هر سال، نشریات مختلف بهترین‌ها در حوزه‌های مختلف ادبیات را به انتخاب خود برمی‌گزینند. مجله ادبی معتبر «گرانتا» هم با پایان سال ۲۰۱۹، ده اثر برتر داستانی سال را برگزیده است. در میان نویسندگان این داستان‌ها می‌توان از هاروکی موراکامی، نویسنده سرشناس ژاپنی و نیز اولگا توکارچوک، نویسنده لهستانی نام برد که سال گذشته برنده جایزه نوبل ادبیات شده است. آنچه در ادامه می‌آید، فهرست این ده اثر برتر است به‌همراه معرفی نویسندگان آثار برگزیده، معرفی خود این آثار و نقل سطرهایی از آنها به نقل از مجله «گرانتا».

**صفت: آموژ تاولس**

داستان جدیدی از «آموژ تاولس» نویسنده ۵۶ساله آمریکایی و خالق رمان‌های پر فروش «قوانین تمدن» و «آقایان در مسکو» که هر دو از پرفروش‌های منتخب نیویورک‌تایمز بودند. در بخشی از داستان می‌خوانیم: «طولی نکشد تا شهروندان مسکو دریابند اگر چاره‌ای جز ایستادن در صف نداشته باشند، پوشکین مردی‌ست که در کنار آنها آهواهد ایستاد. در آخرین روزهای حکومت آخرین تزار، دهقانی به نام پوشکین در دهکده‌ای کوچک در صد مایلی مسکو زندگی می‌کرد. پوشکین و همسرش ایرینا، فرزندنی نداشتند و در کلیه‌ای دنج با دو اتاق و چند هکتار زمین کشاورزی روزگار می‌گذراندند. در طی روز تمام وقت آنها در زمین کشاورزی می‌گذشت و شامگاه که به خانه می‌رفتند، شام آنها اغلب سوپ کمک بود و پس از صرف شام به اندازه‌ای خسته بودند که به خواب می‌رفتند. با اینکه پوشکین زندگی سختی داشت اما از آن راضی بود و از عمق وجود احساس خوشبختی می‌کرد. دیدن هـروزه برگ درختان توس، رنگ‌های طلایی و قرمزی که در پاییز تمام مزرعه را می‌پوشاند و حتی تماشای ردعبورق آسمان، درون پوشکین را سـرشار از حس آرامش و خوشبختی می‌کرد. زندگی و خوشبختی پوشکین به اندازه‌ای ساده بود که اگر او روزی در مزرعه‌اش قانونسی جادویی پیدا می‌کرد، به‌سادگی می‌شد حدس زد که چه آرزویی خواهد کرد.»

**سرزمین مرزی، اولگا توکارچوک**

«او اغلب اوضاع‌واحوال پس از فروپاشی و تاریکی عمیق پس از آن را برای ما تعریف می‌کرد. اما همه می‌دانستند که قبل از آن اتفاقات، مردم طریقت و تحمل زیادی داشتند و اغلب اوقات خود را به کپ‌وگفت با هم می‌گذراندند.» «سرزمین مرزی» داستانی ترسناک و پرهیجان است که می‌تواند خواننده را هم‌زمان درگیر هیجان و غم کند.

توکارچوک را استاد ایجاد این‌گونه احساسات متفاوت خوانده‌اند. از طرفی نثر روان و بی‌آلایش این نویسنده لهستانی در کنار تسلط او بر نمادهای مذهبی، به خواننده کمک می‌کند تا کمتر درگیر پیچیدگی‌های داستان شود. داستان «سرزمین مرزی» از قول سرپرست اداره مرزبانی بیان می‌شود که سواد خواندن و نوشتن ندارد و حوادث رخ‌داده را شفاهی بیان می‌کند. راوی در یادگانی در نزدیکی رودخانه پروت، جایی در اروپای شرقی، روزگار می‌گذراند و نه در آن منطقه و نه هیچ جایی از جهان داستان، دیگر نشانی از تمدن به چشم نمی‌خورد.

این پاک‌دکان را پدر باسیل زمانی ساخت که هنوز فروپاشی رخ نداده بود. سربازانی که در این پاکدان مستقر شدند، او را با نام «روح‌القدس» می‌شناختند. توکارچوک به این داستان نسبتاً آخراثر زمانی حال‌وهوایی تازه بخشیده است. اولگا توکارچوک، نویسنده ۵۷ساله لهستانی در ماه اکتبر گذشته برنده جایزه نوبل ادبیات ۲۰۱۸ شد. توکارچوک پیش از این هم جوایز مهم داخلی و جهانی کسب کرده بود که جایزه مون‌پرک ۲۰۱۸ از جمله این جوایز است. از ۱۹۵۰ تاکنون توکارچوک ششمین برنده لهستانی نوبل ادبیات و دومین زن لهستانی برنده این جایزه پس از ویسلا شیمپورسکا، شاعر بزرگ قرن بیستم، به شمار می‌آید.

توکارچوک که رمان‌هایش معمولاً ترکیبی از رئالیسم جادویی، سوررئالیسم و تاریخ است، درباره نگاه خود به ادبیات و داستان‌نویسی می‌گوید: «می‌نویسم تا ذهن مردم را باز کنم، تا دیدگاه‌های جدیدی را ارائه دهم و به مردم ب فهمانم که آنچه بدیهی می‌پندارند آن چیزها هم بدیهی نیست، می‌نویسم تا مردم بتوانند از زاویه متفاوتی به مسائل پیش‌پاافتاده بنگرند و به سطوح و معانی دیگری در زندگی پی برند.»

**شرق**: «دومین بهار» مجموعه‌ای است از داستان‌های کوتاه آلستر مَک‌لاود،

نویسنده کانادایی، که با ترجمه پُرم‌ان طهرانیان در نشر بیدگل منتشر شده است. این مجموعه داستان‌های دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی م‌ک‌لاود را در بر می‌گیرد. پیش از این داستان‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نویسنده نیز با ترجمه پُرم‌ان طهرانیان و در کتابی با عنوان «جزیره» در نشر بیدگل منتشر شده بود. م‌ک‌لاود نویسنده‌ای است که مشاغل مختلفی را در زندگی تجربه کرده است. هم ماهیگیری کرده و هم هیزم‌شکنی و هم معدن‌کاری. چنان‌که در بیشگفتار مترجم بر کتاب «دومین بهار» آمده رد این تجربه‌های شغلی را در داستان‌های م‌ک‌لاود می‌توان دید. در این پیشگفتار داستان‌های م‌ک‌لاود «داستان‌هایی تکان‌دهنده، با غنای عاطفی و زبانی» توصیف شده. داستان‌هایی «به گفته مایکل آنداتیِه (نویسنده رمان بیمار انگلیسی)، هم بومی و هم جهانی، و به تعبیر مجله تایم، شخصی و جست‌وجوگرانه که بیشتر در فضاهای کارگری می‌گذرند و شخصیت‌هایشان غالباً ماهیگیران و معدن‌کاران‌اند و درون‌مایه اصلی‌شان خانواده و ارتباط بین نسل‌هاست».

مجموعه «دومین بهار» شامل هفت داستان است که از مجموعه یک جلدی داستان‌های کوتاه هم‌ک‌لاود با عنوان «جزیره» انتخاب و ترجمه شده‌اند. این هفت داستان عبارتند از: دومین بهار، سسکی که با زمستان آمد،

### ادبیات

۱۰ اثر داستانی برتر سال ۲۰۱۹ به انتخاب «گرانتا»

# تاریخ، تخیل، خشونت و چارلی پارکر



**آیین‌های مرگ، کنستانتیا سوتریو**

«زمانی که این اتفاقات هولناک رخ داد، امکان آن وجود نداشت تا بسیاری از مردکان به‌درستی دفن شوند. زمانی برای تدفین آنها نبود و اجساد را با یک میل نیکینی جمع‌آوری کردند و در گور قرار دادند.»

«آیین‌های مرگ» داستانی کوتاه است که روایت دردناک زنی در جست‌وجوی پسر گمشده‌اش را بیان می‌کند. این داستان را درعین‌حال می‌توان داستانی سیاسی دانست که در زمان چندپاره شدن یک سرزمین در پی بوی جنگ داخلی رخ می‌دهد. در چنین سرزمینی

وزیرنی و خشونت‌ی که در نهایت به مرگ می‌انجامد، حتی زیر یک سقف و میان دو برادر امری عادی محسوب می‌شود. «آیین‌های مرگ» نثری شاعرانه و کمی پیچیده دارد اما داستانی تحسین‌برانگیز است. ترجمه این داستان از «کنستانتیا سوتریو»، نویسنده یونانی، در سال ۲۰۱۹ برنده جایزه کشورهای مشترک‌المنافع در بخش داستان کوتاه شد. این برای نخستین بار بود که یک اثر ترجمه برنده چنین جایزه‌ای می‌شد.

**مادرم پاتو، ساراسواتی مانیکام**

«مادرم پاتو با نبودن خود بیشترین فیض و برکت را به زندگی ما عطا کرد. پدرم و من و به میزانی کمتر، مادر بزرگم سیاست‌گزار این فقدان بودیم.» «مادرم پاتو» داستان دلخراش یک دختر جوان تأمیل اهل مالزی به نام لالیتا و مادرش را روایت می‌کند. داستان در سال ۱۹۶۵ حدود هشت سال پس از استقلال مالزی اتفاق می‌افتد و در جامعه‌ای پدرسالار که در آن هر اندازه لالیتا بیشتر تحقیر می‌شود، به همان اندازه اراده او برای زندگی و زنده ماندن افزایش می‌یابد. لالیتا دانش‌آموزی است که روز خود را با بازی بدمیتون با همسالگانی از نژادهای مختلف، دوچرخه‌سواری و کندن پرتقال از درختان می‌گذراند. این دختر نوجوان آرزویی دارد که هنوز به آن دست نیافته است: آرزوی او این است که هر چه زودتر بتواند خواننده شود. آن هم در جامعه‌ای که شنیدن صدای موسیقی امری تازه و عجیب به شمار می‌آید. اما مادرش، پاتو، به این خواسته لالیتا اعتنایی نمی‌کند و همین سردی و بی‌تفاوتی باعث شده تا پاتو برای دخترش مرده باشد. در ادامه داستان هم واقعیت‌های دیگری را رابطه و زندگی پاتو و لالیتا افشا می‌شود تا برای خواننده روشن شود که چرا پاتو نسبت به دخترش تا این اندازه حسادت می‌ورزد.

«دیگر نوبت آنها است که ساکت باشند. مشت‌های شما در اعتراض‌ها به هوا بلند شده و روی این مشت‌های گره‌کرده خون نقش بسته است.»

داستانی به شدت قدرتمند که به بهترین شکل از روایت‌های دوم‌شخص استفاده می‌کند و جزئیات آن در ذهن خواننده حک می‌شود. یکی از شخصیت‌های کلیدی داستان مادر قهرمان داستان است که اتفاقی چنان تلخ و هولناک برایش رخ می‌دهد، که کمتر خواننده‌ای حاضر است به عقب برگردد و آنچه را بر این

مادر گذشته دوباره مرور کند.

در بخشی دیگر از این داستان می‌خوانیم: «شب‌ها برای آنکه از آدم‌ها دور باشد در ماشینش می‌خوابید و با بوی تند و تهوع‌آوری بیدار می‌شد. بویی شبیه بوی سگ خیس، نفس یک حیوان و مدفوع گربه. شیشه ماشین را پایین می‌داد تا این بو خارج شود اما غافل از اینکه این بوی زنده از خودش بود، نه هیچ حیوان دیگری.»

پمی آگودا نویسنده و آرشیکت نیجریه‌ای در داستان «مانیفست» موضوعات حساسیت‌برانگیزی از جمله وراثت خانوادگی، تاساخ و تملک را به چالش می‌کشد. آگودا در سال ۲۰۱۵ برنده جایزه Writivism در بخش داستان کوتاه شد.

**چارلی پارکر بوسا نوسوا می‌نوازد، هاروکی موراکامی**

«طبیعتاً هیچ سابقه‌ای از بوسا نوسوا نواختن چارلی پارکر وجود ندارد. چارلی این نایغه نوازنده ساکسوفون سال ۱۹۵۵ درگذشت و سبک موسیقی بوسا نوسوا تازه سال ۱۹۶۲ با همت و تلاش استن گتس و دیگران باب شد.»

بوسا نوسوا ترکیبی باکلام از موسیقی سامبا و جاز است و یکی از شناخته‌شده‌ترین سبک‌های موسیقی آمریکای لاتین. از جمله برزیل، در جهان به شمار می‌آید.

داستان «چارلی پارکر بوسا نوسوا می‌نوازد» هاروکی موراکامی، نویسنده ۷۱ساله و سرشناس ژاپنی، در بین داستان‌های ویژه تابستانی گرانتا قرار داشت؛ موراکامی در این داستان سوررئال به بخشی از زندگی چارلی پارکر و از جمله آلبومی از او می‌پردازد که اصلاً وجود ندارد. سبک این داستان هم مانند دیگر رمان‌ها و داستان‌های موراکامی سوررئال است. موراکامی در این سبک چندان خود را به واقعیت‌ها مقید نمی‌داند و برای فرار از واقعیت‌ها بیشتر از ناخودآگاه خود بهره می‌گیرد. فضای رمان‌ها و حتی داستان‌های کوتاه موراکامی فضایی تاریک و رازآلود و پر از پرسش است که شخصیت‌های آن همواره در تکیاوی یافتن کمندیده یا راه‌حلی برای پرسش‌های خود هستند.

**آخرین تشریفات برای تدفین، سوفی مکینتاش**

«نامزد سابق من مرد و ما همه جمع شدیم تا به رسم احترام بدنش را لمس و بپا او وداع کنیم. اما در اتاقی که جسد قرار داشت جای کافی برای همه ما نبود و ما ناچار نوشتی وارد اتاق شدیم. در تمام این مدت هیچ کدام از ما به هم نگاه نمی‌کردیم. وقتی آخرین نفر هم بدن او را لمس کرد، پوست نامزدِم را از بدنش جدا کردند و این بار ما برای لمس بدن بدون پوست او صف بستیم. پس از مدتی مادرش این افتخار را یافت تا دست بر بدن فرزندش بگذارد و این نشانه‌ای از پایان مراسم ادای احترام بود. پس از آن ما دست‌های خونی خود را شستیم.…» نخستین رمان سوفی مکینتاش پوینده ۳۲ساله بریتانیایی بپا نام «درمان آب» در سال ۲۰۱۸ منتشر شد و برای او جایزه Betty Trask را به ارغمان آورد. این رمان همچنین در میان نامزدهای نهایی جایزه «من‌بوکر» قرار گرفت. تاکنون بسیاری از داستان‌های کوتاه، جسترها و اشعار مکینتاش در White Review و نیویورک‌تایمز منتشر شده‌اند.

**رانش طولانی، جولیا آرمفیلد**

«کوسه‌ها در سطح آب مشغول افتاب‌گرفتن بودند. مانند اتفاقات ماقبل تاریخ بود. انکار موجوداتی هستند بی‌آزار که فقط از پلانکتون‌ها تغذیه می‌کنند. اما واقعیت این است که هرکدامشان هیولایی خون‌خوار هستند». این داستان جولیا آرمفیلد داستان نویس و نمایشنامه‌نویس جوان بریتانیایی سال گذشته در میان برگزیده‌های تابستانی گرانتا قرار داشت. آرمفیلد سال ۲۰۱۹ یکی از نویسندگان برگزیده نشریه Sunday Times بود.

**به سوی اضمحلال، جیانان کیان**

«براساس سیاست حکومت مرکزی، لازم است که از سوی سوت‌فایران رعبت‌ها مورد آموزش و اصلاح قرار گیرم. چون با اینکه والدینم معلم دبیرستان بودند اما وضعیت طبقه اجتماعی من مشخص نبود».

جیانان کیان نویسنده جوان چینی و عضو انجمن نویسندگان چین در این داستان به ناامیدی و استیصال و آموزش‌های مجدد اجباری در مناطق روستایی چین در دوره انقلاب فرهنگی چین و شباهت هر چه بیشتر شرایط انسان‌ها در آن روزها به زندگی س‌ک‌های ولگرد می‌پردازد.

**منع، گراتتا**

روی سورت‌مه زانو زدم و سگ هم راحت و بی‌دردر با قدم‌های بلند به راهش ادامه داد. رفته‌رفته، یخ به زمینی ناصاف تغییر ماهیت داد، با برجستگی‌ها و برآمدگی‌هایی که در افشار در توده‌های یخ ایجاد شده بود و سورت‌مه‌سواری را غیرممکن می‌کرد؛ و بعد ناگهان، بعد از دوزدن و ردگردن یک برآمدگی، آن فک درسته را دیدیم. اول فکر کردم زنده است؛ سگ هم همین‌طور او کرده بود، چون به‌قدری ناگهانی توقف کرد که چیزی نمانده بود سورت‌مه با پاهایش برخورد کند. موهای گردنش سیخ شد و غرش وحشتناکی کرد و کم‌کم حالت تهاج‌می به خودش گرفت. اما فک مرده بود، هرچند که در آن انجماد و سکون تمام‌وکمال و باورنکردنی همچنان رویش به ما بود. روی قسمتی از موهایش که تیره‌تر بود گرد روشن برف نشسته بود و برفک‌هایی ظریف بیلبش را همچنان به همان شکل حفظ کرده بود. چشم‌هایش باز باز بود و صاف به خشکی روبه‌رویش زل زده بود. حتی حالا هم در خاطرام‌ها واقعی‌تر از واقعی است، انگار هنر انجام‌د آن را به چیزی کیراتر از خود زندگی بدل کرده بود. به دیدن ناگهانی فُکی در موزی می‌ماند که با نشانی که از حقیقت در خود دارد چشم را خیره می‌کند. فوراً دلم خواست به خانه برم‌ش». آلستر مَک‌لاود به جز داستان‌های کوتاه یک رمان هم دارد که ایین رمان با عنوان «غم‌های کوچک» با ترجمه محمد جوادی در نشر کتابسرای تندیس منتشر شده است.

#### مرور

#### تجربه

● **شرق**: «مثل این است که زمان را کادوییچ کرده و داده‌اند دستش. آزاد است که آن را تلف کند. یرت کند بیرون. توتیش غلت بزند. یک روز کامل پر از وعده و تازگی و ناشناختگی و دیوانگی در اختیار دارد. شوق آن دستپت‌پچاش می‌کند و حتی می‌ترسندش. با خودش می‌گوید روز بعدش برمی‌گردد به عقل سلیم هر روزه‌اش. به روزهای یکنواخت قبلی‌اش که اول و آخرش را می‌داند. یک لحظه دلشوره می‌گیرد. آن‌قدر سن دارد که بداند تجربه از جنس لباس نیست که به تنش امتحان کند و اگر نشد، ببرد پس بدهد. از جنس هیچ کلای دیگری هم نیست. از جنس خون است. درگ جاری می‌شود و هر چیزی را درگون می‌کند».

آنچه خواندید، سطرهایی بود از «روز دیگر شورا»، جدیدترین رمان قریبا وفی که در نشر مرکز منتشر شده است. «روز دیگر شورا» داستان زنی است به نام شورا که ناراضی و دلزده و خسته از زندگی زنانشویی از ایران به ارمنستان رفته تا زندگی دیگری را از سر گیرد؛ زندگی ای‌کسره متفاوت با گذشته و فارغ از هرچه مربوط به زندگی پیشین اوست. داستان با ورود شورا به ایران آغاز می‌شود. فصل‌هایی از رمان مربوط به لحظات گشت‌وگذار شورا در ایران و تجربه‌ای است که او در حضور کوتاه‌مدتش در آنجا از سر می‌گذراند و فصل‌هایی هم که در لایه‌لای فصل‌های ایران آمده، مربوط به گذشته شورا و زندگی خانوادگی اوست و آشنایی او با شوهرش. تفاوت‌های فرهنگی میان خانواده شورا و خانواده شوهرش بحرانی را در زندگی او رقم زده است. شورا از خانواده‌ای رزنی است که در پایان رمان معلوم می‌شود. قریبا وفی در این رمان با ریزبینی و طنزی تلخ به جزئیات زندگی و احساسات و دغدغه‌های زنی از طبقه متوسط شهری می‌پردازد و روایتی ریزپردازانه از موقعیت او به دست می‌دهد و همچنین از خانواده شوهر این زن و تفاوت‌شان با خانواده خود شورا، نوسانات عاطفی و حسی، درگیری میان عقل و احساس، شدای‌ای که تـه آن اضطرابی لانه کرده است،



اضطراب از اینکه شور و هیجان ناشی از قرارگرفتن در وضعیت جدید در گذر زمان بفرساید و جای خود را به تکرار و ملال بدهد و رخ‌نمودن روی دیگر و تاریک واقعیت در لحظه‌ای که همه چیز روبه‌راه به نظر می‌آید؛ ازجمله درنمایه‌های رمان «روز دیگر شورا» است. رمان، چنان‌که گفته شد، بین گذشته و اکنون شورا در رفت‌وآمد است. «روز دیگر شورا» رمانی است تشکیل‌شده از صد فصل. فصل‌های این رمان اغلب کوتاه هستند. آنچه می‌خوانید، قسمتی دیگر از این رمان است: «منصور قاشق تازه‌هسته را برمی‌دارد. نگاهش می‌کند و با سروسدا پرت می‌کند توی سینک. لابد می‌خواهد قاشق‌ها را یکی‌یکی واریسی کند. بعد می‌خواهد استکان‌ها را بریزد و ترسیف‌کند؛ با رومیزی را عوض کند یا یقه پیراهن شسته‌شده‌اش را دوباره بسابد و تا شب معطل کند.

اول‌ها شورا سیم و مایع ظرفشویی و سفیدکننده می‌خرد، می‌افتاد به جان ظرف‌ها. می‌شست، می‌سایبد، برقی می‌انداخت. بعد منتظر می‌شد رضایت و تسکین را در چشم‌های عیب‌جوی منصور ببیند. منصور امتیاز نمی‌داد. شاید هم مشکل در شستن یا نشستن نبود. ظرف و ظروف بهانه بودند. نامرت‌بودن کمد بهانه بود. ته‌گرفتن غذا بهانه بود. همه اینها علت دیگری داشتند که شورا نمی‌دانست. از گشتن به دنبال دلایل خسته می‌شد و از جلب رضایت او ناامید. بعد، خودش را می‌زد به ندیدن، ندانستن، منصور دیوانه می‌شد. لیوان را می‌گرفت زیر شیر آب و صدای قرج‌فروچ‌اش را درمی‌آورد. بعد از آن دوباره می‌گرفت جلو چشم‌او. شورا از لجش می‌گفت که لیوان بدتر کثیف شده. اعلان جنگ بود از طرف او. که کاری که منصور بعد از آن می‌کرد، به جایش دنبال شاهد می‌گشت. از هرکس که می‌آمد تو، می‌پرسید که از نظر او لیوان تمیز است یا کثیف. اگر شاهد مختار بود، و سواس منصور را مسخره می‌کرد. مرتضی نظر نمی‌داد. بدترین شاهد رختان بود. شورا منصور را نمی‌بخشید که لیوان را به مادرش نشان می‌داد. رختان رحم نداشت. سوزن چشم‌هایش را فرو می‌کرد توی صورت او. می‌گفت منصور از همان بچگی پاکیزه بود. می‌گفت پاکیزگی و آراستگی مهم است، هم برای زن و هم برای مرد. حین گفتن، جوری به سر و روی شورا نگاه می‌کرد، انگار از میان یک خوراک آشغال بیرون آمده و خاک ازش بلند باشد».